

○ هفت تا اتاق داشت

زهرخانم هم یکی دیگر از خانم‌های هم صحبت ماست. در خانه‌هایی که برای کارگری می‌رود، او را سارا صدا می‌کنند. دوست ندارد همه اسم شناسنامه‌ای او را بدانند. وقتی برای نظافت خانه‌ها می‌رود، فقط فکر می‌کند و در ذهنش پرسش‌های زیادی به وجود می‌آید که تمام مدت به آن‌ها فکر می‌کند. «وقتی برای نظافت خانه‌های مردم می‌روم، با خودم فکر می‌کنم که این‌ها از کجا آورده‌اند که خانه پانصدمتری و ماشین چند میلیاردی دارند. اولین بار که خانه‌ای برای کار رفته بودم، تا وارد شدم، دیدم کل خانه من اندازه آشپزخانه آن‌هاست. با خودم گفتم این دو نفر آدم توی خانه به این بزرگی چه کار می‌کنند. یا اینکه یک خانه دیگر رفتیم که یک خانم تنها بود و هفت اتاق داشت. با خودم می‌گفتم این همه اتاق به چه کارشان می‌آید. در کل، هر جا برای کار می‌روم، با خودم از این فکرها می‌کنم تا اینکه کارم تمام شود. بعد که بیرون می‌آیم، تازه متوجه می‌شوم دست‌هایم زخم شده یا پایم به جایی خورده و کیود شده است. دیگر به یک شکلی باید خودم را سرگرم کنم تا سختی کار بگذرد. این را هم بگویم که هرچند همه مدت فکر می‌کنم، کارم نامرتب نیست و همه‌جا را برق می‌اندازم.»

